

بسم الله النور

المیزان جلسه ششم ۹۹/۸/۲۷

درخواست داده بودیم که در مورد کلمه یوم و زمان در قیامت تحقیقی داشته باشند دوستان و همچنین بحث جنات. امروز یوم را لابلای آیات داریم که بین آیات خواهیم گفت.

برویم سراغ آیه و اندرهم یوم الازفه در سیاق سوم هستیم.

آیه ۱۸ از سیاق سوم که سیاق ما ۱۳ تا ۲۰ است؛

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَازْمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ﴿۱۸﴾

اندر فعل امر از ریشه نذر است آنها را بترسان هم مفعولش است یوم ظرف است ازفه صفت اش است یا می توانیم بگوییم مضاف الیه اش است. ازفه یعنی نزدیک؛ از اوصاف روز قیامت است. از یعنی زمانی که اذالقلوب ... قلوب به معنای جانها ست موقعی که جانها به گلوگاه حناجر به حنجره می رسند؛ کاظمین حال است در حالیکه آنها پرند از اندوه و مملو از غصه اند؛ اسم فاعل است ما للظالمین من حمیم و لا شفیع... ما می نافیه است برای الظالمین هیچ دوست صمیمی ای وجود ندارد و همچنین شفیع نیست برای ظالم پذیرفته شود.

(برای جلسه آینده انواع قلب از دیدگاه المیزان را بررسی نمایید . ما یک قلب داریم همینجا به معنای جان آیه ۱۸ سوره غافر جاهای دیگر در سوره احزاب هم داریم؛ یک قلب داریم به معنای عقل یک قلب داریم به معنای درک و شعور یک قلب داریم به معنای دگرگونی و انقلاب یا مثلا صدر انواع و اقسام قلب ها را داریم در المیزان؛ اولین عزیزی که به صورت مرتب انجام دهد زحمت ایشان را در کانال بگذاریم.

یک بحث شفاعت هم داریم این را هم بگذاریم برای دو جلسه آینده بسیار مفصل است از دیدگاه علامه مثلا ذیل آیه ۴۸ سوره بقره انواع شفاعت دنیوی و اخروی که بسیار مفصل است. سعی می کنیم در هر جلسه یکی از این مباحث حاشیه ای را در کنار تفسیرمان داشته باشیم. مثلا این جلسه بحث یوم را جلسه آینده قلب و جلسه بعدی شفاعت را داشته باشیم).

حمیم از حَمَمَ به معنای بسیار داغ مثلا شراب حمیم داریم در قرآن و دوست حمیم هم داریم یعنی دوست داغ دوستی که انقدر صمیمی هستیم که پرحرارت است رابطه دوستانه مان. صفت شراب هم هست.

آیه بعد يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ﴿۱۹﴾

اعین جمع عین است به معنای چشم ها وزن افعال جمع مكثر از عین به معنای چشم عین به معنای چشمه هم داریم. خدا میداند

علامه می فرمایند این خائنه را مصدر بگیریم به معنای خیانت است خدا "خیانت" چشم ها را می داند نه چشم هایی که به خیانت . اگر بگوییم مصدر است می شود خیانت چشم ها ولی در ترجمه که به معنای صفت بیاید که به چشم ها اضافه شده است، پس دو حالت شد یا خیانت چشم ها یا چشم های خائن. در حالت چشم های خائن، خائن صفت می شود برای چشم ها و یعنی انقدر این چشم ها خیانت کردند که اسم فاعل آمده و برایش صفت شده است یعنی تکرار این صفت شده است. اما وقتی ما می گوییم خیانت چشم ها حتی این صفت برایش تکرار نشده باشد و به فعلیت هم نرسیده باشد ریز ترین خیانت چشم را هم خدا می داند. اگر بگوییم چشم های خائن یعنی انقدر خیانت کرده شده برایش صفت دائمی؛ خدا آن چشم های خائن را می شناسد بعضی ها این را می گویند علامه می گوید نه خیانت چشم ها یعنی ممکن است چشم خائن نباشد اما یک یا دو بار خیانت بکند؛ وقتی ما می گوییم خدا به خیانت چشم ها آگاه است علم خدا را بیشتر بسط داده ایم. یعنی خدا به هر ذره ای به هر عملی از ما آگاهی دارد. نه اینکه منتظر باشد آن خیانت برای ما تکرار و صفت و مستمر شده باشد .

پس بعضی از مفسرین این را بعنوان صفت می گیرند علامه این را به عنوان مصدر می گیرد بعد در روایات هم این را تایید می کند که وقتی آخرش برویم بحث روایی این را پیدا خواهیم کرد.

در اصطلاح فارسی می گوییم چشم دزدی نظردزدی زیرچشمی نگاه کردن، ممکن است که در حالت عادی چشممان خائن نباشد ولی ممکن است یک روزی یک جایی چشممان خیانت بکند و زیرزیرکی آنچه نباید را ببیند. آن خیانت چشم ما را خدا آگاهی دارد بهش علم دارد. در بحث اخلاق می گویند تصرفات حرام ما همینطور که استراق سمع داریم استراق دیدن هم داریم مثلا دری که باز است و جز ملک ما نیست اگر بهش نگاه بکنیم یا سرک کشیدن به گوشی بغل دستی مان. خائنه الاعین در زندگی ما مصادیق زیادی می تواند داشته باشد پس فرق است بین خائنه الاعین یا الاعین الخائن مثلا یا چشم های خائن.

این که می گوییم خدا به ریز اعمال ما آگاهی دارد این زمینه چینی است برای آیات بعد :

و ما تخفی الصدور... صدور جمع صدر است، بحث قلب را که جلسه آینده انجام دهید متوجه بحث صدر خواهید شد صدر یک بخشی از قلب ماست، ان شالله بتوانیم کامل توضیح دهیم. همینقدر بگوییم صدر یک درگاهی از درک و شعور ما است که با عزم ما در ارتباط است با چیزهایی که ما می خواهیم صادر کنیم از نیت و اراده و عزم با آن در ارتباط است برای همین اسمش صدر است. مثل سوره ناس یوسوس فی صدور الناس شیطان هم در صدر ما است نه در قلب ما در آن محل دگرگونی نیست آنجایی است که ما خواهیم یک کاری را به فعلیت و بروز برسانیم آنجا شیطان می آید و نمی گذارد. پس در صادرات ما است بحث صادرات و واردات هم همین است چیزی که ما می خواهیم از یک خطی به آن طرف این را صادر کنیم. پس در انواع قلب ان شالله بحث صدر را خواهیم گفت. پس آنچه که صدر های ما مخفی می کنند یعلم خائنه الاعین و ماتخفی الصدور.

وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿٢٠﴾

اما آیه بعد والله یقضی بالحق و خدا... واو واو عطف است؛

سؤال: در آیه ۱۳ که برای الوهیت شرحی دادید، برای معبود و اله شکی داشتند یا اینکه خالق و اله را قبول داشتند؟ بله بعنوان خالق قبول دارند حتی بعضی از فرقه های مشکرین معبودشان الله است خدا را می پرستند خدایی که خالقشان است ولی می گویند چون ما دستمان به خدا نمی رسد بیاییم یک نمادهایی را قرار بدهیم که هر وقت اینها را نگاه می کنیم یاد خدا بیفتیم اول شرک اینجور بود بعد شد خود آن بتها شد خدا؛ البته این از القائات شیطان بود پس آمدند بت و ستاره و خورشید و آدم را همه اینها را بعنوان نماد قرار دادند. بعد ها این نمادها خودشان تبدیل شدند اله. یعنی در پیشینه ها بعضی از مشرکین زمان پیامبر و حتی زمان های قبل تر از آن خالق و اله شان خداست؛ اما جلوتر که میایم اله دوباره تعیین می کنند خالق که خداست اله شان عوض می شود رب شان هم عوض می شود؛ یعنی می گویند که ما میایم این بت را می پرستیم ان خالق ما الوهیت را یک شاخه ای اش را داده به این بت، ربوبیت را هم داده به این بت حالا این بت هر چیزی می تواند باشد. بعضی ها بت شان سنگ و چوب است بعضی ها شیطان است؛ که ما متاسفانه الان شرک مدرن داریم، فرقه های شیطان گرایی و شیطان پرستی (این دو تا با هم فرق می کند) در عصر مدرن ما شرک مدرن داریم. نه اینکه فکر کنید شرک مخصوص زمان انبیا بوده و الان ازش خبری نیست اتفاقا الان پیچیده تر و گسترده ترش است.

از شئون الوهیت اگر یادتان باشد جلسه قبل صحبت کردیم که بحث تدبیر و رزق ست امروز هم در همین آیه به آن گریزی خواهیم زد.

والله یقضی بالحق ... علامه اشاره می کند از شروع والله تا انتهای ان الله هو السميع البصیر حجت است، حجت یعنی برهان، برهان یعنی صغری کبری دارد بحث های فلسفی است بماند... از دو سه تا جمله های قبل در آیات قبل دارد استفاده می کند حجت بگیرد می گوید یک حجت دیگری است در یگانگی خدای تعالی در الوهیت می گوید بعد از داستان انحصار مُلک در خدا در روز قیامت؛ لمن الملک الیوم لله الواحد القهار... این قسمت اول حجت مان است ما می خواهیم یک برهان را اینجا ردیف بکنیم قسمت اولمان شد انحصار مُلک برای خدا.

خدا هم در دنیا انحصار ملک دارد هم در آخرت؛ منتها برای ما مشخص می شود که ملک قیامت در روز قیامت دست خدا هست، برای خدا دنیا و آخرت فرقی نمی کند این **لمن الحكم الیوم** را ما آنجا تازه می فهمیم این من، استفهام است، **لله الواحد القهار** جواب است.

این قسمت اول حجت مان، خائنه الاعین قسمت دوم و همین آیه ۱۹ است، یعنی آیه ۱۶ و ۱۹ را دو قسمت حجت مان برهان مان قرار می دهیم؛ می خواهیم به این برسیم به این جمله والله یقضی بالحق برسیم یعنی دو آیه ۱۶ و ۱۹ نتیجه به ما می دهند آیه ۲۰ را.

برای همین می گوید و الله یقضی بالحق ؛ آن دو آیه زمینه چینی هست برای آیه ۲۰ حاصل این حجت ما یعنی صغری و کبری که چیدیم رسیدیم به این حجت این است که یکی از لوازم ضروری و بدیهی الوهیت این است که باید یک اله و معبود بتواند در بین بنده ها و مخلوقاتش حکم کند، قضاوت کند؛ داوری کند. پس این بت ها و این مشرکین و این آلهه این ویژگی را ندارند علاوه بر ویژگی هایی که جلسه قبل گفتیم که رزق ندارند، رسول ندارند، اینجا یک ویژگی دیگر هم اضافه می شود که حکم هم ندارند، داوری ندارند؛ نه به حق نه به باطل، حتی داوری به باطل هم نمی توانند داشته باشند. خودشان مملوک هستند مخلوق هستند نمی توانند مالک باشند. آنجا می گوید لمن الملک الیوم...وقتی مالک نیستند داور هم نمی توانند باشند؛ پس یکی از شئون الوهیت این است که در بین مخلوقاتش به حق داوری می کند چرا گفته بالحق؟ چون ما داوری بالباطل هم داریم. پس این قرینه بالحق لازم بود بیاید. اگر فقط می گفت والله یقضی ممکن بود این شبهه پیش بیاید که خدا نعوذبالله داوری به باطل هم دارد، منتها بالحق را آورد که بدانیم قضاوت خدا فقط و فقط حق است و هیچ شق دیگری برایش تصور نمی شود.

یکی دیگر از موارد قضاوت و حکم در آیات قبل هم گفتیم تدبیر امور بندگان است. تدبیر جزئیات امور بندگان. از روی متن المیزان دارم می خوانم اگر متن را بتوانید داشته باشید خیلی خوب است که همراهی کنید. خیلی راحت در دسترس است.

خب تدبیر امور بندگان یکی دیگر از مصادیق قضا است، یکی قضا گفتیم داوری به حق بین بندگان هست؛ حالا یک خورده ریز ترش کنیم بیشتر بخواهیم بازش کنیم تدبیر جزبه جز امور بندگان و مخلوقات هست که باز این هم یک نوع حکم و قضا است. علامه دو تا شاهد می آورد یعنی تفسیر قرآن به قرآن. اول می گوید که آیه ۸۳ سوره یس انما امره اذا اراد و آیه ۴۷ سوره آل عمران را روی هم بگذاریم در آیه ۸۳ یس می گوید امرش این است که اگر اراده به چیزی بکند بگوید کن فیکون، و آیه ۴۷ می گوید اذا قضی امرنا فانما یقول له.. پس می گوید که یکی از موارد قضای خدای تعالی تدبیر کن فیکون هاست. گفتیم عالم خلق داریم عالم امر داریم، یکی از موارد حکم و قضا این دو تا آیه است. گفتیم آیه ۸۳ سوره یس و آیه ۲۱ سوره حجر هم غرر کل قران است هم غرر سوره خودشان است. که می بینیم خیلی علامه از این آیه استفاده کرده است.

سؤال : تدبیر امور از آثار الوهیت می شود؟ تدبیر امور از شئون الوهیت است و از آثارش است که بعد وارد ربوبیت می شود یعنی اول اله است بعد رب است؛ این اول و بعد هم تقدم زمانی نیست رتبی است؛ یعنی اول معبود است وقتی معبود قرار گرفت باید تدبیر انجام دهد پس می شود رب. شرک کجاست یعنی بین رب و اله فرق قائل می شوند. سوره ناس اول از رب شروع می کند چون ملموس تر است یعنی می آید از لایه ای که جلوی چشم است استفاده می کند قل اعوذ برب الناس بعد یک لایه می رود بالاتر می گوید ملک پادشاه کسی که قدرت دستش است؛ بعد می گوید اله . ولی اگر از جانب خدا شروع کنیم بیاییم پایین تر می گوئیم اول معبود است (این اول و بعد کلمات قاصر هستند، تقدم زمانی نیست رتبی است) خدا معبود هست که از شئونش این است که تدبیر انجام دهد وقتی تدبیر انجام داد میشود رب.

سؤال: اگر امکان دارد مثال عینی بزنید که بتوانیم بین ربوبیت و الوهیت یا مثلا مالکیت بتوانیم تفرقی ایجاد کنیم؟

ببینید یک پدر و پادشاه و خدا را به عنوان معبود در نظر بگیریم درجه درجه برویم بالا. پدر را بعنوان رب نگاه می کنید یعنی تدبیر امر خانواده بعد این پدر مثل قدیم که ارباب رعیتی بود مملوک پادشاه آن ملک است، پدری که الان مسئول خانواده است تحت مالکیت پادشاه آن شهر است؛ خود آن پادشاه مخلوق خدا هست یانه، یک معبودی دارد دیگر. پس اگر بگوییم که پدر واقعی ما کسی که تدبیر امر ما را انجام میدهد همانی است که ما مملوکش هستیم همانی که ما به عنوان عابد عبادتش می کنیم؛ این سه تا یکی هستند. یا مثلا ممکن است یکی دکتر را رب بداند یعنی بگوید که تمام درمان و برطرف شدن مشکل من دست این پزشک است، خب اینجا این پزشک نقش رب را بازی می کند، کسی که نگاه توحیدی دارد می گوید رب من پزشک من مالک من خدای من یکی هستند؛ خدا این پزشک را برای من فرستاده یکی از اسباب تدبیر الهی است که این پزشک آمده من را درمان بکند.

والله یقضی بالحق ... پس گفتیم یکی از شئون الوهیت حکم به حق است. در آن دو آیه شاهد هم که آوردیم یکی آیه ۸۳ سوره یس و ۴۷ سوره ال عمران که این دو شاهد هستند بر اینکه حتی از شئون قضا می شود تدبیر امر بندگان. در واقع اینطور شد که خدا که اله و معبود است به حق حکم می کند و چون به حق حکم می کند پس باید امور بنده هایش را دستش بگیرد.

یکی دیگر از موارد بحث قضا تشریح دین است، ببینید چطور آمدیم پایین، وقتی می گوید و الله یقضی بالحق نتیجه ی آیه ۱۶ و ۱۹ بود. بعد گفتیم بحث قضا یکی از شئون الوهیت است حالا یک درجه بیاییم پایین تر یکی از شئون قضا تدبیر امر است (داریم زیرمجموعه اضافه می کنیم) و دیگری تشریح دین است حتما باید دینی باشد که خدا به حق داوری بکند. خب این خط کش ما برای بد و خوب باید دین باشد که خدا بوسیله آن دین بتواند داوری کند. آیه اش چیست؟ قضی ربک الا تعبدوا الا اياه سوره اسرا آیه ۲۳ - پس از شئون الوهیت شد قضا از شئون قضا شد تدبیر امر و تشریح دین.

ان الله هو السميع البصیر... چرا این دو را آورد از آیات قبل هم باید استفاده کنیم، مثلا آنجایی که می گوید یعلم خائنه الاعین می شود بصیر اینجایی که می گوید سمیع یکی دیگر از بحث های علم ذاتی خداست. یک توضیح اینکه علم خدا ذاتی است یعنی علی الاطلاق، مطلق است نسبت در آن نیست و کم و زیاد ندارد؛ برای خدا می گوییم علیم علی الاطلاق؛ حالا این علیم بودن خداوند نسبت به موارد صفاتش فرق می کند مثلا نسبت به دیدنی ها خدا می شود بصیر همان علیم هست ولی می خواهیم بسط اش دهیم نسبت به شنیدنی ها خدا می شود سمیع نسبت به جزئیات دقایق می شود لطیف؛ چرا اینجا گفت ؟ چون داشتیم از ریز جزئیات حرف می زدیم علامه می گویند که خدا دارای حقیقت علم به مصنوعات و مبصرات است و این علمش ذاتی اوست، غیر از او هیچ کسی چنین نیست. هر کسی هر قدر از این علم را داشته باشد خدا به او داده است یعنی

ما هر چقدر که بصیر باشیم در واقع بصیر بدن خدا را فهمیده ایم، هر چقدر که سمیع باشیم سمیع بودن خدا را فهمیدیم، یعنی بیشتر فهمیدیم که خدا مالک ماست نه اینکه مستقل سمیع باشیم، فهمیدیم که خدا خیلی سمیع است.

این سیاق تمام شد برویم سراغ بحث روایی :

علامه یکی از مصادرش یا منابع اش در واقع تفسیر علی ابن ابراهیم قمی است؛ یک تفسیر شیعی است اکثر روایت هایش مورد قبول علمای تفسیر است، بعضی از روایت هایش هم مثل خیلی از کتاب های حدیث و تفسیر دیگر ممکن است ضعیف باشد؛ علامه خیلی از این تفسیر استفاده کرده است حتی یک جاهایی نقد هم داشته است؛ نه اینکه بگوییم صد در صد مورد قبول علامه بوده است.

یلقی الروح در بحث روایی:

آیه ۱۵ را از معصوم که پرسیدند گفتند منظور روح القدس است، یلقی الروح من امره علی من یشا رو معصوم جواب دادند که منظور روح القدس است. که این روح القدس مخصوص رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام است. در یک روایت دیگری از امام صادق ع بحث یوم التلاق را آورده اند که گفتند اهل زمین با آسمان تلاقی می کنند که گفتیم علامه تلاقی خالق و مخلوق را بیشتر قبول می کند. علامه اینجا یک نقد روایی هم دارند؛ می گویند این روایت از امام صادق که هم در تفسیر قمی آورده و هم در کتاب معانی آورده است ولی در تفسیر قمی نگفته از امام صادق گفته از آن جناب، پس اینجا ما یک اشکال حدیثی می توانیم ازش بگیریم وقتی که گوینده حدیث مشخص نباشه می گویند مرسل است مشخص نیست از کیست این یک ضعف برای این حدیث در تفسیر قمی است ولی الحمدلله این ضعف در تفسیر معانی برطرف شده است. یعنی آنجا گفته از امام صادق. علامه ناخودآگاه دارد بحث نقد حدیث را هم انجام می دهد. در کتاب توحید صدوق به سند خود از حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوار، اینجا آخرین گوینده حدیث امام رضا ع هستند امام رضا خیلی از احادیثشان سلسله ای است، مثل حدیث سلسله الذهب، سلسله ای می گویند یعنی می گویند من از پدرم از پدرش از پدرش تا می رساند به حضرت رسول این یعنی که سند خیلی محکم است؛ وقتی می گوید امام رضا از پدرانش یعنی سلسله آورده، یک اصطلاح حدیثی دیگر معن عن می گویند یعنی سمعت عن ابی عن ابیه عن ابیه تا رسول الله یعنی با عن آورده احادیث را. یکی از ویژگی های کتاب اصول کافی شیخ کلینی همین است بسیاری از احادیثش معن عن است.

در حدیث میفرمایند که وقتی سوال می شده لمن الملک الیوم در پاسخش ارواح انبیا و رسولان و حجت ها می فرمایند لله الواحد القهار در واقع این پاسخ دهنده به آن سوال لمن الملک می گویند که این ذوات مقدسه هستند. بحثی از نهج البلاغه آورده که طولانی هست خودتان بخوانید.

در تفسیر قمی یک فاصله بین دو نفخه را پرسیدند، یعنی نفخه اول یعنی صور اول که همه می میرند و صور دوم که همه بلند می شوند. فرمودند که چقدر هست جواب دادند که هر قدر که خدا بخواهد از امام سجاد

علیه السلام. کیفیت نفخ و مردن افراد زمین و آسمان را امام بیان می کنند بعد می فرمایند که خلق در همین حالت می مانند یعنی بین دو نفخ. تا خدا بخواهد کی اینها را زنده کند برای قیامت آنگاه به آسمان امر می کند مضطرب شود به کوه ها امر می کند تا به راه بیفتند؛ همچنان خودش فرمود یوم تمور السما مور و تسیر الجبال سیرا کوه ها پهناور می شوند یعنی روی زمین پخش می شوند، زمین غیر از این زمین می شود یک زمینی می شود، یک زمینی می شود که دیگر هیچ کوهی و گیاهی ندارد چیز دیگری می شود، عرش خدا هم مانند روز نخست در آب قرار می گیرد اینها چیزهایی است که هنوز ما حقیقتش را نمی دانیم و هنوز تاویلش نیامده و نمی دانیم باید چه کار بکنیم و چه جور برخورد بکنیم با این احادیث، ما قبول می کنیم. بعد می فرماید که امام فرمود در این هنگام ولی وقتی خلایق در این حالت هستند جبار جل الجلاله و صوتی که از ناحیه او بر می خیزد بسیار بلند ندا می کند ندایی که همه اقطار آسمان ها و زمین آن را می شنوند : لمن الملك الیوم؟ و کسی جوابش را نمی گوید در این هنگام خود پاسخ خود را می گوید: لله الواحد القهار .

بینید دو تا حدیث الان گفتیم یک بار پایخ گوینده ذوات مقدسه انبیا و اولیا هستند یکبار پایخ گوینده خود خداوند. ما چون هنوز حقیقت قیامت بر ما بارز نشده است بعضی از این احادیث را نمی فهمیم در واقع اینها باید تاویل بشوند.

علامه می فرماید این سه تا روایت را اگر دقت بکنید می گوید آنچه که از خلق فانی می شود استقلال شان است. خیلی جمله جالبی است. می گوید عبارت است از استقلال وجود شان. یعنی چیزی که برای ما فانی می شود در روز قیامت بحث استقلال وجودی مان است یعنی اینجا دیگر ما نمی توانیم منم منم بکنیم.

روابط و نسبی که در بین آنها است آیات قرآن را هم اینجا شاهد می آورند علامه. و یک نکته خیلی جالب می گویند علامه اینجا، می گویند بین دو نفخه زمانی هم وجود ندارد یعنی زمان قابل حساب؛ چون وقتی خورشید خاموش شده، ماه از بین رفته همه چیز به هم ریخته و همه در این حالت بلا تکلیف به عرض بنده مانده اند در این حالت مانده اند تا نفخه دوم دمیده شود هیچ زمانی از دیدگاه بشر حساب نمی شود چون خورشیدی نیست که برود و بیاید و روز شماری شود ماهی نیست که شب شماری شود. نکاتی است که علامه می گوید اهل تدبر متوجه می شوند. باز شد مطلب یوم هم آیه ۱۶ و ۱۸ بحث یوم را داشت.

یوم در قیامت چیست؟ بحث نسبیت در فیزیک را خواهیم باز کنیم. آیه داریم و ان یوم عند ربک کالف سنه مما تعدون سوره حج آیه ۴۷ : یک روز نزد پروردگارت یعنی قیامت مثل هزار سال است ک کاف تشبیه است، هزار سال از سالهایی که شما می شمارید. با چرتکه بشری انگار هزار سال دنیایی است یک روز قیامت. چند تا مطلب دارد اولاً اینکه گذر زمان یک امر مطلق و ثابت نیست و سرعت و کندی زمان هم متفاوت است.

در بحث های فیزیک وقتی می گوییم اتومبیل سرعتش ۱۸۰ است در حقیقت مقدار این سرعت را داریم نسبت به یک جسم ساکن می سنجیم مثلاً نسبت به مقصد که مثلاً شهر فلان است و جایی ثابت است ولی سرعت همین اتومبیل را که ۱۸۰ است نسبت به اتومبیل دیگری که سرعتش ۱۰۰ است و کنار این حرکت می کند

بسنجیم سرعت دیگر ۱۸۰ نیست ۸۰ است. پس متفاوت است بستگی دارد سرعت را و زمان را به چه بسنجیم حالا اگر این سرعت اتموبیل را نسبت به هواپیما بسنجیم برای ما اصلا منفی هم در میاید یعنی آنقدر سرعت هواپیما تند و سریع است که این اتموبیل که دارد روی زمین ۱۸۰ تا می رود نسبت به هواپیما سرعتش منفی هم هست اصلا حرکتی نمی کند پس وقتی این بحث نسبت زمان را در عالم مادی خودمان به وضوح داریم پس در جهان غیرمادی هم می توانیم این را سرایت دهیم می توانیم در جهان غیرمادی هم بگوییم زمان نسبی است ولی زمان یک مفهوم دیگری هم دارد.

یا یک مثال دیگر اینکه شب یکی ساعت ۱۲ می خوابد و ۶ صبح بیدار می شود یا خواب خوب می بیند یا خواب بد می بیند دو تا شقه دارد اگر خواب خوب ببیند خیلی زمان برایش تند می گذرد اگر خواب بد ببیند خیلی زمان برایش کند می گذرد. حالا این فرد که صرفا خواب است را قیاس کنید با فردی که کنارش نشسته و از ساعت ۱۲ تا ۶ بیدار است، زمان برای فردی که خوابیده تند تر از شخصی است که کنارش بیدار است، پس زمان یک مفهوم نسبی است. این مقایسه های عالم مادی را می توانیم در عالم مجرد و برزخ هم پیاده کنیم. برای همین آیه می گوید: *و يستعجلونك بالعذاب و لن یخلف وعده و ان یوم عند ربك كالف سنه مما تعدون* آنها از تو می خواهند که در عذاب دادنشان شتاب داده شود در حالیکه خدا هرگز از وعده خودش تخلف نمی کند و یک روز نزد پروردگار تو مثل هزار سال از سالهایی است که شما می شمارید. شما می شمارید نه خدا می شمارد. حساب که کنید اگر یک سال ما ۳۶۵ روز است ضربدر هزار کنید می شود یک روز قیامت.

سؤال: می شود اینطور بگوییم که چون زمان از عوارض ماده است، می شود بگوییم مثل سوره قدر که میفرماید ظرفیت یک شب معادل هزار ماه است، خیر من الف شهر آیا به ظرفیت هم می شود این را نسبت داد؟ یعنی ظرفیت اون زمان یک چنین ظرفیتی است؟

با اینکه ما زمان را اینجا از لوازم ماده می پندارید زمان را در قیامت هم داریم منتها با اشل های دیگر؛ ما یک مفهوم زمان داریم زمان طبیعت همینی که ما می شماریم یعنی خورشیدی باید باشد ماهی باشد ما ۲۴ ساعت ۳۶۰۰ دقیقه و فلان ثانیه این قرار داد بشر است؛ به این بگوییم زمان طبیعی به همین سبک ما پیر می شویم بزرگ می شویم اول بچه نوزاد بودیم بعد نوجوان بعد بزرگسال و بعد پیر شدیم و بعد از دنیا رفتیم حساب کتاب ما با همین زمان است مثلا می گوییم طرف ۷۰ سالش است. یک زمان دیگر را داریم به اسم مابعد الطبیعه اینها در بحث های فلسفه ابوریحان هم هست یعنی کنار این زمان یک زمان دیگر هم داریم مثل زمان ذهنی ماست، یعنی من الان در پذیرش قانون نسبت انیشتن با انیشتن هم زمان هستم با اینکه ایشان مثلا ۱۰۰ سال قبل این حرف را زده اند با من از لحاظ پذیرش این مطلب من حرف ایشان را قبول می کنم همزمان هستند. زمان ما ذهنی است، بهش می گویند مابعد الطبیعه. یا مثلا من با ابن سینا در مورد مسائل شفا و کتاب قانونش همزمان هستیم. اصول دو دو تا چهارتایی که پدر بزرگ و نوه اش سر یک سفره نشستند از این لحاظ با هم همزمان هستند پدر بزرگ چیزی را قبول دارد که نوه هم همان را قبول دارد. پس اینها بهش زمان

نخورده به این می گویند مابعد الطبیعه. زمان اول ما که طبیعه هست یک زمان خطی است یک نقطه شروع دارد همینطور می رود به جلو که البته ساعت‌های ما گرد هستند. فکر کنید که یک فلش رو به جلو هست بهش می گویند طبیعه. ما بعد الطبیعه سینوسی است یعنی ذهن های ما هست که حرکت می کند مثال خوابی که زد، به شکل سینوسی همزمان هستند ولی گذر زمان برای کسی که خواب است با کسی که بیدار است متفاوت است. انیشتن یک مثال جالب خودش می زند با توجه به فرهنگی که در آن بزرگ شده است، مثل خودمان که بگوییم بهت خوش گذشته زود گذشته است، این حالت را می آورد می گوید تصور کنید کنار یک خانم زیبا نشستید و دارید با او صحبت می کنید ساعتها هم حرف بزنید این زمان برای شما کم و کوتاه است ولی انگشتان را بگذارید روی آتش حتی یک صدم ثانیه اش هم برایتان طولانی است چون دارید اذیت می شوید احساس سوزش می کنید. گذر زمان ذهن است. پس این می شود مفهوم دوم.

اما مفهوم سوم زمان بهش می گویند ماوراء الطبیعه اصطلاحا می گویند متافیزیک. مثل این طی زمان ها یا طی الارض هایی که ائمه دارند. اینها دیگر حرکت برداری شان پرتابی است مثل موشک است یعنی وقتی الان داریم به امام زمن می گوییم السلام علیک یا صاحب الزمان، ایشان را دعوت می کنیم به شنیدن سلام می گوییم اشهد انک تسمع کلامی و ترد سلامی.. همزمان اگر آن سر دنیا هم کسی به امام زمان سلام بدهد و ایشان حضور پیدا بکنند حرکت ایشان در قالب زمان حرکت ماورالطبیعه است، یا حرکت امام سجاد هنگامی که در زندان کوفه زیر قل و زنجیر هستند ولی می آیند شهدای کربلا را طی الارض می کنند و دفن می کنند ما بهش می گوییم ماورالطبیعه؛ البته اینها نظریه است و ما می خواهیم ملموس کنیم. پس این طی الارض ها و طی زمان ها برای بعضی افراد از جمله معصومین طی نقطه ای و پرتابی است.

یک شخصی آمد به علامه امینی (صاحب کتاب الغدیر) شخصی که سنی بود و کمی هم عناد داشت خواست یک جوری ایراد بگیرد و اعتراض کند گفت شما چه طور ادعا می کنید که امام اول شیعه مولی الموحدین در یک شبانه روز هزار رکعت نماز می خوانده چطور ممکن است شما بیایید حساب بکنید کلی زمان می برد ایشان هم رییس حکومت هستند و هم کلی امورات دیگر دارند اصلا امکانش نیست علامه امینی گفتند که می خواهید این را من همینجا برای شما اثبات کنم؟ (آقای عالی هم قشنگ توضیح دادند این را) برخوردارند و جلوی این شخص گفتند تو زمان بگیر من هزار رکعت نماز بخوانم، نمازی را که علامه امینی می خوانند حدود ۱۶ ساعت زمان می برد، می گویند دیدی پس شدنی هست، حالا برای حضرت علی زمان کش می آید، ما در فرهنگ خودمان می گوییم زمان مان برکت پیدا کرده است، یک کارهایی کنیم که زمان برای ما کش بیاید؛ حتی خیلی از روایات حاکی از این است که روز عاشورا هم زمین و هم زمان کش آمده است، اینها اعتقاد ما را هم می طلبد، ممکن است شخصی این اعتقاد را نداشته باشد و گفتن این حرفها کار عبثی برای او باشد، اول باید ما باورمان را درست کنیم؛ یا مثلا یک کربلای کوچک که تمام صحنهای حرم امام حسین را در نظر بگیرید شاید یک دهم صحن های امام رضا نباشد چطور در روز اربعین گنجایش چنین جمعیت میلیونی را دارد؟ یک چیزایی را ما می آییم حساب کتاب و چرتکه های مادی را می اندازیم یک چیزایی را هم خیلی از

علما می گویند زمین کربلا کش می آید یا زمان کش می آید باز می شود؛ یا برای بعضی از افراد از جمله معصومین زمان پرتاب می شود نقطه به انتها می رسد طی الارض می کنند طی زمان می کنند.

همین مطلب سوره نمل آیه ۸۹ می فرماید: من جاء بالحسنة فله خير منها و هم من فرع يومئذ آمنون... آنهایی که اهل عمل حسنه هستند از فرع روز قیامت در امان هستند. یعنی این هزار سالی که برای ما یک روز قیامت می گذرد و در آیه دیگری می گوید ۵۰ تا موقوف است و هر موقوف هزار سال است برای بعضی از افراد طول می کشد واقعا ۵۰ هزار سال است برای بعضی از افراد یک صدم ثانیه است، یعنی به محض ورودشان به عرصه قیامت و دخولشان به داخل بهشت اصلا زمانی نمی گذرد اما برای بعضی های این زمان طولانی می شود، پس به عوامل دیگری هم ربط دارد مثلا به سختی و شدت آن مسیر...

مثال دیگر: در سوره معارج و در دعای عهد داریم انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا وقتی از ما می پرسند قیامت کی است ما خیال می کنیم میلیارد ها سال دیگر است، در حالیکه وقتی خدا از قیامت انقدر شهودی حرف میزند انگا همین فرداست ما در مثل های خودمان می گوئیم فردای قیامت، این یک باور باید باشد که واقعا قیامت همین فرداست همین امروز است اصلا قیامت الان اتفاق افتاده اینجور باید نگاه کنیم... انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا

مثال دیگر سوره كهف آیه ۱۹: قال قائل من هم کم لبثتم قالو لبثنا یوم او بعض یوم در حالیکه آنها ۳۰۰ سال شمسی یا سیصد و نه سال قمری آنجا خواب بودند ولی وقتی بلند می شوند یکی می پرسد چقدر خوابیدید دیگری می گوید یک روز یا نصف روز؛ یک تفسیر علمی بسیار زیبایی از این آیه سوره كهف شده است، که قانون نسبیت عام که بحث گرانش است را می آیند روی همین آیه سوره كهف اثبات می کنند می گویند سیصد سال زمان آنها به شکل یک روز در آمده است نه اینکه آنها تمام این سیصد سال بودند و خواب بودند نفهمیدند؛ می گویند این حالت گرانشی در غار اصحاب كهف به وجود آمده و زمانشان خیلی کند شده انگار اینها یکبار تجزیه شدند و جزء فضای آن غار قرار گرفتند اما تجزیه شان اینطور نبوده که متلاشی شوند از بین بروند جزء مولفه های آن میدان گرانشی غار حساب شدند و زمانشان اینطور شده است؛ لینک اش را در کانال می گذارم مفصل است مطالعه کنید.

سؤال: هوالاول و الاخر، اول و آخر در زمان مبسوط است، و اخر چه معنایی می دهد؟ بله بحث زمانی قیامت را داریم که بروید سوره حدید تفسیر بسیار زیبایی دارد، آنجا المیزانش را بخوانید یک بحث زمانی است باز هم زمان از دیدگاه قیامت نه زمان از دیدگاه بشر، بحث ابد و ازل هم هست. بحث مبسوطی است، لینک اش را یادمان باشد در گروه بگذاریم.

تفسیر آیه سوره كهف که بحث گرانشی هست را در گروه می گذارم نمی گویم صد درصد درست است چون تفسیر علمی است ولی می توانیم بعنوان یک نظر قشنگ و جالب بهش نگاه بکنیم چه اشکالی دارد تعصب نداشته باشیم خیلی زیباست.

سئوال : انواع جنت را قرار بود بفرمایید ؟ ان شالله هفته آینده کنار مبحث قلب بیان کنیم.

بحث روایی : روایتی جالب داریم که در اصول کافی به سند خود از ابن ابی عمیر از امام موسی ابن جعفر روایتی نقل کرده که در ضمن آن فرموده : ای ابا احمد هیچ مومنی در دنیا گناهی مرتکب نمی شود مگر اینکه از ارتکاب آن ناراحت می شود و پشیمان می گردد، و رسول خدا هم فرموده : کفی بالندم توبه برای توبه همین کافی است که گنه کار پشیمان گردد. البته یکی از مراحل توبه است، در احادیث دیگر بیشتر باز می شود؛ و نیز فرموده من سرته حسنه و ساعته سیئه فهو مومن کسی که کار نیک اش خرسندش کند و کار بدش ناراحتش بکند او مومن است. اینجا به ما یک اصل یک میزان می دهند یکی از علامت هایی که ما بفهمیم ایمان داریم این است که از گناهی که کردیم ناراحت شویم و از عمل خوبی که انجام دادیم خوشحال شویم ظاهرا خیلی ساده است شاید عمل خوب ما را خوشحال بکند اما هر گناهی ما را ناراحت نمی کند این است که یکی از مراحل توبه در احادیثی از امام علی ع این است که اول پشیمان شویم یعنی لذت گناه را در خودمان بکشیم چون خیلی از گناه ها واقعا برایمان شیرین است متاسفانه و شیطان این را برای ما لذت بخش کرده است وگرنه اگر همه گناه ها برایمان تلخ بود که انجامش نمی دادیم، حالا اگر یکبار از دستمان در می رفت حتی با وجود تلخیش انجام می دادیم، پشیمان می شدیم عذاب وجدان می گرفتیم متاسفانه خیلی از گناه ها برای ما شیرین هستند. در درون خودمان و در اعمال روزمره مان ببینیم چه گناهایی انجام می دهیم که برای ما هنوز لذت دارد، اولین مرتبه از توبه این است که آن لذت گناه را بکشیم و آن را تبدیل به پشیمانی کنیم.

از معانی از امام صادق ع آورند که گفتند معنای کلام يعلم خائنه الاعین فرمودند که مگر نمی بینی که گاهی انسان به چیزی نظر می کند و چنین وانمود می کند که آن را نمی بیند این هم خیلی جالب است شاید بعضی ها در این قضیه بازیگر های قهاری باشیم میشود خائنت الاعین علامه می گوید اصطلاحا در فارسی می گوئیم نگاه دزدی.

یک مثال آورده از منابع اهل سنت در در منصوب از سیوطی است منبع سنی است از ابو داوود نسایی و از سعد روایت شده که گفته چون روز فتح مکه شد رسول خدا همه مردم را امان داد مگر چهار مرد و دو زن را که در باره آنها دستور داد هر جا دیدید به قتل برسانید حتی اگر به پرده کعبه آویخته بودند؛ و یکی از آن چهار نفر عبدالله ابن سعد ابن ابی صرح بود که خود را نزد عثمان ابن عفان همان خلیفه سوم پنهان کرد برادر رضاعی عثمان است. (این عبدالله ابن سعد چه کار کرده که پیغمبر فرموده حتی اگر دیدید به پرده کعبه اویزان بود به قتلش برسانید یکی از کاتبان وحی است وقتی وحی نازل می شد مثلا اگر آیه نازل می شد ان الله هو السميع البصير این سر خود می نوشت ان الله مثلا عزیز حکیم بعد می رفت بیرون مسخره می کرد می گفت من آیه را عمدا اشتباه می نویسم و این چه پیغمبری است که متوجه این اشتباه من نمی شود در حالیکه پیغمبر متوجه بود دنبال آیه وحیانی دیگری بود که خیانت ایشان را لو دهند و برای سایر کاتبان آشکار کنند) یک روزی پیغمبر ایشان را لو می دهند و با عصایی که دستشان بوده اشاره می کنند و می گویند فکر می

کنی که ما متوجه نمی شویم؟ تمام این خیانت هایی که در کتابت کردی من از طریق خداوند آگاه شدم و تو مرتد هستی. آیه ای در این رابطه است در سوره انعام که این فرد می گوید به من هم وحی می شود همانطور که به پیغمبر وحی می شود که فرار می کند عبدالله ابن ابی صرح به مکه نزد خویشاوندان خودش وقتی که پیامبر در مدینه هستند؛ پیامبر می گویند ایشان مرتد است مهدور الدم است و هر جا دیدید به قتل برسانید قتل شان واجب است حکایت همین سلمان رشتی خودمان، حتی اگر به پرده کعبه آویخته باشد یعنی یک فریضه است. و چون رسول خدا مردم را دعوت به بیعت فرمود عثمان عبدالله را آورد برادرش را که مثلا شفاعت بکند و عرضه داشت یا رسول الله با عبدالله بیعت کن رسول خدا فقط نگاهی به او کرد و از بیعت امتناع ورزید بار دوم و سوم عثمان سخن خود را تکرار کرد؛ آنگاه رو به اصحاب خود نمود وقتی آنها رفتند بیرون، رو به اصحاب خود نمود چطور یک نفر مرد رشید در بین شما پیدا نشد که وقتی دید من از بیعت این مرد خودداری کردم برخیزد و او را به قتل برساند، عرضه داشتند یا رسول الله ما چه خبر از نیت درونی تو داشتیم تو چرا با چشم به ما اشاره نمودی؟ فرمود بخاطر اینکه برای یک پیغمبر شایسته نیست که خائن الاعین باشد. ببینید حتی برای جرم عبدالله که کتابت وحی را عمدا اشتباه انجام می داد و فکر می کرد که دارد سر پیغمبر نعوذبالله کلاه می گذارد. خب این یک نمونه از خائن الاعین است، پیغمبر می گوید من با چشم و ابرو حتی یک فرض واجب را هم اشاره نمی کنم؛ چشم و ابرو آمدن، اشاره کردن، زیرزیرکی نگاه کردن، دزدکی نگاه کردن، وانمود کردن به اینکه چیزی را دیدیم یا ندیدیم اینها می شوند خائن الاعین یعنی خیانت چشم ها حتی در بحث های اخلاقی می گویند تصرفات حرام، مثل دری که باز است ما نباید نگاه کنیم، موبایل و کتاب و دفتر بغل دستی را اگر راضی نیستند نباید نگاه کنیم، نگاه کردن از جزوه دیگری سر امتحان و...؛ پس یکی از مصادیقش می شود تخلف، خائن الاعین. اینهم از بحث روایی.

سیاق بعدی (۲۱ تا ۵۴) یک آیه را شروع کنیم که وارد شده باشیم ان شالله بقیه جلسه آینده :

این سیاق طولانی است بیان این سیاق را حتما ۵ تا ۱۰ آیه مطالعه بفرمایید چون مباحث سنگین است برایتان راحت تر باشد.

در بیان آیات اولاً علامه می گویند که کفار را موعظه کردند؛ جزء آن موعظه هایی است که لابلای برهان ها برای جواب کفار خداوند میفرماید به آثار امت های گذشته اشاره می کنند؛ آیات عبرتی و بصیرتی است مثل آیات تکوینی که دفعه قبل گفتیم. حتی نظر بکنند به اینکه قوی تر از آنها هم به اصطلاح این مترجم عزیز المیزان آقای موسوی همدانی می گویند استکبار پلنگ دماغان روزگار. عبارت جالبی است استکبار را ایشان در ترجمه پلنگ دماغی می گویند البته با اجازه علامه چون ترجمه را یکبار کامل به سمع و نظر علامه رساندند ، شاید برای سی چهل سال قبل چیز جالبی بوده که ما هم استفاده کنیم چون پلنگ خیلی با کبر و غرور راه می رود و فکر می کند که خیلی قدرت دارد می گویند پلنگ دماغی. همچنین می گوید مکر مکاران را بروید ببینید کفار قوت این اقویا و استکبار پلنگ دماغان روزگار را و مکر مکاران را ببینید که خدا را عاجز نمی کند

به همین منظور می آید پاره از داستان های حضرت موسی و فرعون را ذکر می کند. قصه مومن آل فرعون را اینجا بیان می کند.

پس ما در این سیاق می رسیم به تسمیه سوره، وقتی به این سوره می گوییم غافر یا اسم دیگرش مومن است که وجه تسمیه اش همین سیاق است که اشاره کرده به مومن آل فرعون.

سه تا مومن داریم در روایات ، که برای باز کردن مقدمه برای گفتن مومن آل فرعون می گوییم، یک حبیب نجار داریم مومن آل یس است، در روایات است، یک حزقیل داریم مومن آل فرعون، و یک امام علی علیه السلام داریم مومن آل طاها یا مومن آل پیغمبر.

روایتش را المیزان نیاورده است؛ همین مومن آل فرعون را داریم که موقع ظهور رجعت خواهند کرد، روایت دیگری اینکه مومن آل فرعون جز هفده نفری است که هنگام ظهور رجعت می کنند که اصحاب کهف ۷ نفر جز آن هستند؛ جالب است بدانید زهیرابن قین در کربلا وقتی برای قومش سخن می گفت و نصیحت می کرد امام حسین (ع) او را تشبیه به مومن آل فرعون می کرد خوشا به سعادتش.

والسلام